

انهدام سدوم

سدوم زیباترین شهر وادی اردن، مثل جنت خدا(۱) حاصلخیز و باصفا بود. عطر درختان سرو و نخل و تاک، فضای آن را مطلوب میگردانید. کوه ها و تپه های اطراف شهر با مزارع حاصلخیز و گله و رمه ها مناظر دلپسندی عرضه میداشتند. هنر و تجارت ممتاز آن شهر در حد اعلائی خود بود. خزائن شرق زینت بخش کاخهای آن و کاروانها پس از طی دشتها لوازم مورد نیاز بازارهای آن را تهیه میکردند. از آنجائیکه با کمترین کوششی هرگونه ثروت سال صرف خوشگذرانی میشد.

در نتیجه فراوانی، مردم سدوم مغرور شده و بیباشی پرداختند. بی کاری و ثروت زیاد، اشخاص سختی نکشیده و زحمت ندیده را سخت دل می سازد. ثروت و تن پروری فرد را بسوی عیاشی سوق میدهد و همین امر بر آنان واقع شد. نبی میفرماید: "اینک گناه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت مندی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند، و مغرور شده در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشانرا از میان برداشتم." (۲) فراغت و ثروت بیش از هر چیز دیگر مورد توجه مردم است در صورتی که همین آرزوها گناهی که سبب هلاکت شهر سدوم شد بار می آورد. زندگی بدون هدف و فعالیت آنان طعمه خوبی برای شیطان گردید و بجای اینکه شباهت خدا را در خود ظاهر سازند بشکل شیطان درآمدند. بیکاری بزرگترین لعنتی است که بر انسان نازل میشود و محصول آن شرارت و جنایت میباشد. مغزش و انسان را پست میگرداند. شیطان در کمین است تا اشخاص ثروت او در مواقع بی هدفی و

بیکاری انسان صورت میگیرد.

اهالی سدوم غرق در خوشی، پرخوری و مستی بودند. پست ترین و نفرت انگیزترین هوسهای نفسانی را بدون ممانعت در اختیار داشتند. آشکاراً خدا و شریعتش را انتقاد کرده به اعمال شیرانه خود فخر میکردند. اگر چه جهان قبل از طوفان از خاطرشان محو نشده بود و از غضب خداوند و نتیجهٔ هلاکت بارش آگاهی داشتند ولی در راه شرارت آمیز خود اصرار میورزیدند.

وقتی لوط به سدوم مهاجرت کرد شرارت در آن شهر هنوز همه را آلوده نکرده بود، و خداوند از روی مهر اشعهٔ نوری بر ظلمت اخلاقی آنان تابانید. وقتی ابراهیم اسیران را از چنگال عیلامیان آزاد کرد، توجهٔ مردم به ایمان حقیقی معطوف گردید. ابراهیم برای مردم سدوم غریبه نبود تنها عبادت خدای نادیده مورد تمسخر آنان قرار میگرفت که آنهم پس از مشاهده پیروزی بر دشمن قوی و آزادی اسیران و روح سخاوتمند ابراهیم به تمجید و تحسین تبدیل گردید. هرگاه که راجع به معرفت و شجاعت ابراهیم بحثی می شد احترام خاصی نسبت باو بعمل میآوردند و مطمئن بودند که نیروئی مافوق الطبیعه پیروزی او را تضمین کرده است. شخصیت و روح متواضع ابراهیم که با روحیه خود خواهانه اهالی سدوم نهایت مغایرت را داشت دلیل دیگری بر برتری مذهبی بود که آن حضرت پیروی میکرد.

هنکامی که ملکی صدق برای ابراهیم دعا کرد اظهار داشت خداوند مبدأ قدرت و متبارک باد خدایتعالی که دشمنانت را بدستت تسلیم کرد.^(۳) خداوند با این وسائل مردم سدوم را اخطار میکرد ولی آخرین اشعهٔ نور را کما فی السابق نادیده گرفتند.

اکنون آخرین شب سدوم نزدیک می شد. ابرهای انتقام سایهٔ خود را بر شهر

مت

خود نزدیک می شدند و مردم در رؤیای ذخائر و خوشبها سرمست بودند. روز آخر مانند

روزهای دیگر بیابان رسید و تاریکی شب بر همه مناظر زشت و زیبای آن شهر سایه افکند. هوای لطیف شبانگاه اهالی خوشگذران را به خیابانها کشانید و در جستجوی لذات خود از سوئی بسوی دیگر میشتابیدند.

پس از غروب دو نفر غریبه به دروازه شهر نزدیک شدند. ظاهراً در نظر داشتند شب را در آنجا بگذرانند. کسی تشخیص نداد که این راهگذران متواضع مأمور اجرای اوامر الهی هستند که باید در آن شب تمام رؤیاهای متکبرانه آن شهر خاتمه دهند. ولی در آن بین شخصی از روی مهمان نوازی آنانرا به خانه خود دعوت کرد. لوط از مقصود واقعی آنان بی خبر بود ولی احترام و مهمان نوازی جزئی از خصلت و مذهبش بود. خصائصی بود که از ابراهیم آموخته بود. اگر این درس نوع دوستی را نیاموخته بود همراه همشهریانش هلاک میشد. بسیاری در خانه خود را بروی غریبان میبندند و در نتیجه از برکات و صفائی که می آورند محروم می شوند.

هر عمل زندگی، کوچک یا بزرگ نتیجه ای نیک یا بد بار می آورد. وفاداری یا خیانت در انجام وظائف کوچک زندگی یا دروازه های برکات الهی را بروی فرد میگذراند یا وی را دچار لعنت میگرداند. امور کوچک صداقت شخص را می آزماید. فداکاری بی ریا از روی میل و رغبت مورد پسند پروردگار قرار می گیرد. زندگی تنها برای خود نیست بلکه برای دیگران هم هست و برای تحصیل برکات خداوند تنها از طریق از خودگذشتگی و بر است. همدردی و توجه به نیازهای دیگران مسرت زندگی را حاصل

مینماید و در حالیکه بی توجهی بمسائل فوق، زشتیها و پلیدیهای آن را میافزاید.

از آنجائیکه لوط با اخلاق و روحیه اهالی سدوم آشنائی داشت برای حفظ آنان از خطرات احتمالی ایشان را بمنزل خود دعوت کرد. وی هنگام ورود آنان بشهر کنار دروازه نشسته بود. چون نزدیک شدند ایستاد و تعظیم کرده گفت: "اینک اکنون ای آقایان من دعوت او بودند.

گفتند: "نی بلکه شب را در کوچه بسر بریم." در این جواب دو منظور داشتند، یکی آزمایش نیت پاک لوط و دیگر اینکه از وضع خراب اخلاقی سدومیان بی اطلاع هستند و ماندن آنان در کوچه آن هم شب خطری در بر ندارد. پاسخشان لوط را مصمم تر کرد که نگذارد تا دچار اشرار شوند. آنقدر اصرار کرد تا دعوتش را پذیرفتند و بخانه لوط مهمان شدند.

لوط در نظر داشت مهمانان را از راه فرعی بخانه ببرد تا اشرار متوجه آنان نشوند ولی در اثر گفتگوی آنان و اصرار لوط عده کثیری از الواط متوجه آنان شدند و هنوز آماده استراحت نشده بودند که آن گروه از پیر و جوان با قیافه هائی برافروخته از شهوت خانه لوط را احاطه کردند. مهمانان از لوط استفسار کرده خواستند بدانند منظور این افراد چیست. لوط ایشان را از خروج از خانه در هنگام شب بر حذر داشت که در این موقع صدای عربده و استهزای ایشان شنیده شد که تقاضای خروج مهمانان وی را داشتند.

از آنجائیکه لوط میدانست آن گروه به آسانی می توانند در را شکسته وارد خانه شوند خود بیرون رفته از راه نصیحت گفت: "ای برادران من زنهار بدی مکنید." (۵) برادر خواندن آنان به معنی دوستی بود و امیدوار بود بدین طریق آنان را مجاب سازد تا دست از منظور خود بردارند ولی بعکس آتش غضبشان افروخته تر شد و لوط را تمسخر نموده او را به عقوبت بدتری تهدید کردند. ناگهان بطرف وی هجوم آوردند و اگر حفاظت فرشتگان نبود او را پاره پاره کرده بودند. فرشتگان آسمانی "دست خود را پیش آورده لوط را نزد خود بخانه در آوردند و در را بستند." (۶) این وقایع اصالت مهمانان را آشکار کردند. اما آن اشخاصی را که بدر خانه بودند از خورد و بزرگ بکوری مبتلا کردند که از جستن در خویشتنرا خسته ساختند." (۷) خداوند برای بیدار کردن اشخاص راه های بسیاری دارد. با وجود اینکه گناهان آن شب آنان قبیح تر از گناهان قبلی آنان نبود ولی از همان لحظه نزول رحمت الهی از آنان قطع گردید. اهالی سدوم با اعمال ناشایسته و گناهان خود آتش خشم خداوند را بر وادی سیدیم فرود آوردند.

فرشتگان قصدشان را در مورد دیدار از سدوم به لوط چنین گفتند: "ما اینمکان را هلاک خواهیم ساخت چونکه فریاد شدید ایشان بحضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آنرا هلاک کنیم." (۸) فرشتگانی را که لوط در صدد حفظ آنان بر آمده بود حال او را حفظ کردند و وعده دادند لوط و خانواده اش را با هر که از شهر شیران فرار کند رستگار خواهند کرد. ازدهام کنندگان خسته و پراکنده شدند و لوط برای اخطار به فرزنداناش در مورد هلاکت قریب الوقوع شهر بیرون رفت. کلمات فرشتگان را چنین تکرار کرد: "برخیزید و از این مکان بیرون شوید زیرا خداوند این شهر را هلاک میکند." (۹) آنان پدرخود را دیوانه خواندند و دخترها تحت تأثیر همسرانشان راضی از اموالیکه اندوخته بودند و همه اوضاع بر وفق مراد هیچ خطری را احساس نکرده و تصور انهدام سدوم زیبا نیز از خاطرشان خطور نکرد.

لوط با حزن و دلی شکسته به خانه مراجعت کرد و ماجرا را گفت. آنگاه فرشتگان دستور دادند زن و دو دختری که هنوز در خانه داشت برداشته شهر را ترک کنند. با وجودیکه لوط نگران جنایات و شرارت مردم بود ولی هنوز واقعیت خرابکاری مردم و لزوم پایان بخشیدن آن را درک نکرده بود. برخی از فرزنداناش دلستگی زیاد به سدوم داشتند و همسرش بدون آنان از رفتن امتناع ورزید. لوط نیز قادر به ترک منزل راحت و مال و مکتبی که حاصل زحمات عمرش بود نبود همچنین رفتن به نقطه نامعلوم دیگری بر او ناگوار آمد. غم زیادی سراسر وجودش را در برگرفته بود آنچنانکه همه چیز را فراموش کرده اگر فرشتگان او را یاری نمیکردند همه در انهدام سدوم نابود میشدند. فرشته ها دست لوط و همسرش و دو دخترش را گرفته از شهر بیرون بردند.

فرشتگان ایشانرا به بیرون شهر هدایت کرده خود برای اجرای انهدام آن باز کشت نمودند. یکی از آنان یعنی همان که ابراهیم نزد او استغاثه کرد، به لوط نزدیک شد. در بین تمام جمعیت سدوم حتی ده نفر عادل یافت نمیشد و اما در پاسخ دعای ابراهیم آن

مردی که از خدا میترسید از آتش نجات یافت. فرمان قطعی به او داده شد: "جان خود را در یاب و از عقب منگر و در تمام وادی مایست بلکه بکوه بگریز مبادا هلاک شوی." (۱۰) هرگونه تأخیر و شک برای آنان مرگ آور بود. یک نگاه حسادت بار شهر و یا یک لحظه نظر به منزل باشکوه به قیمت جانشان تمام می شد. طوفان عدالت الهی تنها در انتظار فرار آنان بود.

لوط وحشت زده و نگران در اثر سالها زندگی در آن شهر پر از گناه، استدعا کرد که از اجرای آن دستور معاف شود و در میان آنان باقی بماند و بسرنوشت آنان دچار شود. در حالیکه سرور سلامتی در کنارش ایستاده بود مع الوصف تصور میکرد خدائی که این همه لطف و محبت نسبت باو نشان داده او را طرد کرده است. او بجای منافع خود مبیاید همه چیز را بدون شک و تردید در اختیار خداوند بگذارد ولی چنین استدعا کرد: "اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم و نیز صغیر است اذن بده تا بدان فرار کنم، آیا صغیر نیست تا جانم زنده ماند؟" (۱۱) شهری که بدان اشاره میکند بلا نامیده میشد که بعداً به صوغر تغییرنام داده شد. صوغر چند کیلومتری بیشتر با سدوم فاصله نداشت چون در تمام اعمال سدوم شریک بود باید در انهدام آن نیز سهیم شود. لوط درخواست کرد که به این تقاضای بی اهمیت او توجه و از انهدام آن شهر ممانعت بعمل آرد و خداوند دعای او را شنیده آنرا چنین برآورده کرد: "اینک در این امر نیز ترا اجابت فرمودم تا شهری را که سفارش آنرا نمودی وازگون نسازم." (۱۲) رحمت خداوند نسبت به مخلوقاتش چه عظیم است!

فرمان فرشته تکرار شد. باید شتاب کرد زیرا طوفان آتشین را جایز نیست بتأخیر انداخت. یکی از نجات یافتگان برای دیدن شهر محکوم بنیستی سر خود را بعقب گردانید که ناگاه بستون یادبودی الهی مبدل گردید. اگر لوط فرمان فرشته ها را بدون چون و چرا پذیرفته بود و بکوه ها پناه آورده بود همسرش دچار چنین سرنوشتی نمیشد. در اثر رفتار

صحيح لوط ميتوانست متضمن نجات همسر وى كه دلبستگى زيادى به آنشهر داشت با وجودى كه در بيابان بود ولى باتفاق اهالى شريف آن شهر هلاك شد. امر خداوند را بسبب از دست دادن فرزندان و املاكش ناچيز شمرد. با وجوديكه محبت و لطف خداوندى او را از شهر شريفان فرا خوانده بود ولى آنرا در مقابل از دست دادن املاكى كه عمري براى جمع آورى آن گوشش كرده بود عادلانه نميدانست. بجاي شكرگذارى بخاطر نجات خوبىش با حسرت تمام آرزوى آنرا داشت كه مانند اهالى شهر ميتوانست امر الهى را رد كند. گناهِش دليلى بر آن بود كه لياقت زندگى را نداشت.

ما نيز بايد بر حذر باشيم كه مبدا دعوت ارزنده نجات خداوند را بى ارزش پنداريم. مسيحيانى هستند كه مى گويند: اگر همسر و بچه هايم نجات نيابند من هم ر مى كنند فردوس بدون خوبشاوندانشان بهشت نميشود. ولى آيا آنان نسبت به خداوند و فيض بى گران او درك صحيحى دارند؟ آيا فراموش كرده اند كه با بندهاى محبت و وفادارى در خدمت خالق و نجات دهنده خود بسته شده اند؟ همه به رحمت او خوانده شده اند اما دوستان ما محبت بى رباى نجات دهنده را رد كنيم؟ نجات يك جان بسيار گرانبهاست. مسيح آن بهاى گران را پرداخت و كسى كه ارزش آن فداكارى و ارزش يكجان نجات يافته را درك كند فيض خدا را بعلت ترديد ديگران ترك نخواهد نمود. ترديد ديگران بايد ما را در اخطاريه ديگران جدى تر و راسختر گرداند تا خود و ديگران و خدا را محترم دانسته از محبت و فضل او بهره مند شويم.

"و چون آفتاب بر زمين طلوع كرد لوط به صوغر داخل شد." (۱۳) اشعه آفتاب روز موفقيت آميز ديگرى را بر اهالى سدوم نويد ميداد. زندگى پرمشغله مردم در كوچه و خيابانها شروع گرديد. هر كس دنبال كار و خوشى خود ميشنافت. دامادهاى لوط اخطار و هشدارهاى پير مرد سالخورده را بباد تمسخر گرفتند كه ناگهان و بدون هيچ مقدمه اى

رعد گوش خراشی از آسمان بی ابر ساطع گردید. آتش و گوگرد از آسمان بر شهرها و مزارع پرحاصل باریدن گرفت. قصور و معابد و منازل و باغها و تاکستانهای سرسبز و هرزه های شب پیشین که مبشرین آسمانی را توهین کرده بودند به آتش کشیده شد. دره ساکت و آرام به تنوری از آتش ملتهب مبدل گردید و وادی سیدیم چنان ویران گردید که تا بآبد بنا نخواهد شد، و آن یادبودی از داوریهای خداوند بخاطر سرپیچی خطاکاران است که در این جهان باقی خواهد ماند.

شعله هائی که شهرهای پهناور را بلعید هشدار است برای مردم عصر حاضر. از آن واقعه باید عبرت گرفت که اگر چه رحمت و فیض خداوندی بینهایت است ولی انسان باید خود تجاوز کرد رحمت او خاتمه یافته داوری او شروع میشود.

نجات دهنده عالم می گوید امروزه گناهان بزرگتری از آن که سبب هلاکت سدوم و عمور گردید و جود دارد. کسانی که دعوت انجیل را برای توبه گناهان خود می شنوند و اعتنائی نمی کنند در نظر خداوند مرتکب گناه بزرگتری در مقایسه با اهالی وادی سیدیم میشوند. بزرگتر از آن گناه کسانی است که نظاهر به خداپرستی کرده ولی اصول احکام و سیرت مسیح را در زندگی روز مره خود بکار نمی بندند. با اخطار نجات دهنده، سرنوشت سدوم گریبانگیر خطاکاران سخت دل و بی وجدان و هر فردی که رحمت و امتیازات آسمانی را رد کند، خواهد گردید.

شاهد امینی میگوید: "اما اینشکایت را از تو دارم: عشق و علاقه نخستین خود را از دست داده ای. به یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط کرده ای، توبه کن و مثل گذشته عمل نما، و اگر توبه نکنی نزد تو می آیم و چراغپایه ات را از جایش برمیدارم." (۱۴) مسیح همواره در صدد آن است که علامت کوچکی از بازگشت گناهکار را ملاحظه کند. شفقت و رحمت وی لطیفتر و حساستر از پدریست که پسر گمشده خود را

پیدا میکند. او باقلبی پر از مهر فریاد میکند "بسوی من باز گشت نمائید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد." (۱۵) ولی اگر شخص گمراه دعوت او را نپذیرد در ظلمت خود باقی خواهد ماند. قلبی که رحمت پروردگار را خوار شمرده و در گناه سخت گشته دیگر نمی تواند از فیض خداوندی بهره مند شود. چنین شخصی عاقبتی هولناک خواهد داشت. و در مورد آنان چنین گفته خواهد شد: "به بتها ملصق شده است، پس او را واگذارید." (۱۶) وضع ساکنان شهرهای سیدیم از کسانی که تظاهر بدوستی مسیح کرده ولی در عمل خلاف آنرا ثابت کرده اند بمراتب بیشتر قابل تحمل بیشتر خواهند بود.

ای کسانی که رحمت خدا را انکار می کنید، طومار طوبیلی را که در دفترهای آسمانی برعلیه شما ثبت می شود در نظر گیرید زیرا اعمال ملتها، خانواده ها و افراد در آن دفترها ثبت می شود و تا زمانی که دفترها بازهستند خداوند از روی رحمت صبورانه تحمل میکند. همه به توبه دعوت شده اند و امکان بازگشت دارند ولی زمانی می رسد که کتاب اعمال بسته میشود و آنگاه داوری آغاز میگردد. هر فردی مسئول تصمیمات خود بوده طبق آن عاقبت خویش را تعیین میکند.

امروزه وضع روحانی جهان وحشتناک است. رحمت خداوند خوار شمرده شده، بسیاری از شریعت و احکام خدا نادیده گرفته شده و "اوامر انسانی به جای احکام الهی تعلیم داده میشود." (۱۷) کلیساها خلاف راه دین را در پیش گرفته اند و در این راه بطور صریح کلام خدا را نقض نمیکنند بلکه در ردای دینداری مکاشفات الهی را وارونه جلوه میدهند. دین و زهد واقعی به تظاهر و تشریفات پوچ تبدیل شده در نتیجه همه مردم دستخوش تمرد و شهوات نفسانی خود گردیده اند. مسیح فرمود "مانند زمان لوط خواهد بود . . . روزی که پسر انسان ظهور کند مانند آن روزگار خواهد بود." (۱۸) اخبار روزانه روزنامه ها و مجلات بر واقعیت کلمات فوق گواهی میدهند. دنیا با سرعت آماده نابودی میشود. بزودی عدل الهی بر جهانیان حاکم خواهد شد و گناه و گناهکار باهم معدوم

خواهند گردید.

نجات دهنده فرمود: "مراقب باشید و نگذارید دلهای شما با پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی تیره و نار شود چون آن روز بزرگ ناگهان فرا می رسد. آن روز مانند دامی بر سر همه آدمیان (یعنی تمام آنانی که علاقتشان به این دنیا متمرکز شده) در سراسر دنیا خواهد افتاد. پس گوش به زنگ باشید و در تمام اوقات دعا کنید تا قدرت آن را داشته باشید که همه رنجهایی را که بزودی پیش می آیند پشت سر بگذارید و در حضور پسر انسان بایستید." (۱۹)

قبل از انهدام سدوم خداوند این اخطاریه را به لوط فرستاد: "جان خود را دریاب و از عقب منگر و در تمام وادی مایست بلکه بکوه بگریز مبادا هلاک شوی." (۲۰) قبل از انهدام اورشلیم (بیت المقدس) همان صدا شاگردان مسیح را اخطار کرده گفت: "اما هر وقت اورشلیم را در محاصره لشکرها ببینید بدانید که ویرانی آن نزدیک است. در آن موقع کسانی که در یهودیه هستند باید به کوهستان ها بگریزند و آنانی که در خود شهر هستند باید آن را ترک کنند و کسانی که در حومه شهر هستند نباید وارد شهر شوند." (۲۱) به آنان تأکید شده بود که به منزلهای خود برای حمل اموالشان برنگردند بلکه فیض خدا را دریافت کرده به کوه ها بگریزند.

همانطور که در زمان حضرت نوح و لوط و شاگردان مسیح قبل از ویرانی اورشلیم مبیاید از شیرین جدا شده و برای حفظ جان خود بگریزند، بهمین ترتیب در زمان آخر صدای اخطار آمیز خدای مهربان بار دیگر پیروان خود را دعوت بخروج و جدائی از شیرین مینماید.

تمرد و فساد روحانی روزهای آخر در رؤیای بابلی ها برای یوحنا رسول چنین نمودار گردید: "شهر بزرگ . . . که بر پادشاهان جهان تسلط دارد." (۲۲) قبل از انهدام نهائی، این اخطاریه به اهالی جهان داده می شود: "از او بیرون آید ای قوم من، مبادا در

گناهان او سهیم شوید و در بلاهایش شریک گردید." (۲۳) همانطوری که در ایام نوح و لوط جدائی بین مؤمنین و بی ایمانان وجود داشت اکنون نیز باید آن حالت وجود داشته باشد. هیچ گونه شراکتی بین خدا و دنیای کنونی ممکن نیست و هیچ برگشتی برای اخذ اموال دنیوی نباید باشد. "هیچ کس نمی تواند بنده دو ارباب باشد . . . شما نمی توانید هم بنده خدا باشید و هم در بند مال." (۲۴)

مردمان امروزه مانند اهالی سدوم وعموره در رؤیای ثروت و شوکت جهانی هستند ولی اخطار فرشتگان خداوند این است که "جان خود را دریاب." (۲۵) ولی صداهای دیگر میگویند: "تترس، عجله نکن، خبری نیست و دلیلی برای نگرانی وجود ندارد." جمعی هم بدسیسه شیطانی نوید "صلح و سلامتی" بمردم میدهند، در صورتیکه فرشتگان سماوی نابودی ناگهانی متخلفین را تأکید میکنند. شب قبل از نابودی وادی سیدیم بخاطر آنکه همه غرق در عیش و عشرت بوده، اخطارهای جدی مبشر خدا را تمسخر کردند در نتیجه همه یکجا بخاکستر تبدیل شدند. در همان شب در رحمت حق را به روی خود بستند و از روی لاقیدی همه بدیار نیستی رهسپار شدند. خدا را برای همیشه نمی توان نادیده گرفت و به پیامبران و اخطارهای آنان واقعی نگذاشت. "اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمکشی میآید تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید." (۲۶) اکثریت عظیمی رحمت خدا را رد کرده دچار سرنوشتی قاطع و تغییر ناپذیر خواهند شد، در صورتیکه مرد مؤمن "زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود." (۲۷) حقیقت خدا سپر و حافظشان بوده به آنان چنین وعده داده شده است: "بطول ایام او را سیر میگردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد." (۲۸)

لوط مدت خیلی کمی در صوغر اقامت کرد. زیرا شرارت سدوم در آن شهر رخنه کرده بود می ترسید مبادا که آن شهر نیز منهدم شود. همین هم شد. طولی نکشید که صوغر بر حسب انتظار لوط از بین رفت. لوط راه کوهستان را پیش گرفت و در غاری سکنی

کرد، جایی که هیچ کدام از مزایای تمدن وقت وجود نداشت. با این حال لعنت سدوم او را تا به غار تعقیب کرد. رفتار شرم آور دخترانش نتیجه معاشرت با اهالی شریب سدوم بود. فساد اخلاقی مردم سدوم بحدی در آنان اثر کرده بود که تشخیص بین بدی و خوبی برای آنان دشوار بود. قبایل موآبیان و اموریان که یگانه اعقاب و ذریت لوط بشمار میرفتند همه بت پرست و شریر بر علیه خدا قیام کرده و دشمن سرسخت مؤمنین گردیدند.

چه تفاوت بزرگی بین زندگی ابراهیم و لوط و جود داشت! زمانی شریک هم بودند و در مقابل یک مذبح و پهلوی اردوگاه همدیگر خیمه می زدند، ولی حالا جسماً و اخلاقاً و روحاً دنیائی از هم فاصله داشتند. لوط سود و خوشی سدوم را انتخاب کرده بود. لوط ابراهیم و مذبح و قربانیهای یومیه اش را رها کرده فرزندانش را بمیان سدومیان بت پرست برد. لوط شخصاً فرد عادل و خداترسی بود و حرفهای نامربوط اطرافیانش او را رنج میداد ولی قادر به جلوگیری رفتار ناپسند و شرارت دیگران نبود. آخر الامر لوط مثل نیم سوزی بود "که از میان آتش ربوده شده است." (۲۹) نجات او به بهای از دست رفتن همسر و فرزندان و املاکش تمام گردید و همانند وحوش صحرا در غارها زندگی میکرد. در نتیجه یک انتخاب غلط لوط دارای یک زندگی شرم آور گردید و با آنچه که به جهانیان هدیه کرده بود و قوم بت پرست و محارب با خدا تا آنجا شرارت نمودند که همگی بهلاکت رسیدند.

حکیم بزرگ میگوید: "برای دولت مند شدن خود را زحمت مریان و از عقل خود باز ایست." (۳۰) کسیکه حریص سود باشد خانه خود را مکدر میسازد، اما هر که از هدیه ها نفرت دارد خواهد زیست." (۳۱) پولس رسول می فرماید: "اما آنانی که در آرزوی جمع کردن ثروت هستند، به وسوسه و دام آرزوهای پوچ و زیان بخشی که آدمی را به تباهی و نیستی میکشاند گرفتار می شوند." (۳۲)

وقتی که لوط داخل سدوم شد صد در صد قصد داشت خود را از شرارت شهر

محفوظ دارد و می خواست خانواده اش را در راه خدا هدایت کند. در این تصمیم بکلی شکست خورد. اخلاق فاسد اهالی سدوم اثری ناپسند بر ایمان او بخشید و روابط فرزندان با اهالی خداناشناس سدوم منتج به آنچه که گفته شد گردید.

بسیاری هم اکنون همان اشتباه را تکرار میکنند. برای سکونت خود بجای توجه به نفوذ اجتماعی و اخلاقی و روحانی جنبه های مالی آنرا در نظر میگیرند. بامید تمول بیشتر شهرهای زیبای حاصلخیز را رها کرده و شهرهای شلوغ را انتخاب میکنند در حالیکه فرزندان خود را دچار وسوسه های شیطانی کرده و آنان را معاشر افراد فاسد و بیدین میگردانند که سو تأثیر آنان باعث گمراهی فرزندانشان میگردد. شواهد چنین مواردی بسیار است که در اثر همنشینی با بیدینان، در عقاید فرد خلل وارد آمده و وی را از راه خدا دور میسازد.

در انتخاب محل سکونت باید به فضای روحانی و اخلاقی آن اولویت داد. موافقی هست که اختیار در دست ما نیست و بمحلی منتقل میشویم در صورتی که اگر هوشیار و بیدار باشیم و بفیض خدا توکل کنیم، خداوند قدرت مقاومت را بما عطا خواهد کرد. ولی نباید هرگز محبوبانمان را در معرض خطر قرار دهیم. وقتی از روی عمد بمکانهای نامناسب مبرویم و در شک و تردید مردم شریک می شویم در اینصورت نارضایتی خدا را خریده، فرشتگان او را از محیط زندگی خود دور میساییم.

کسانی هستند که برای بدست آوردن دولت و شوکت جهانی مزایای ابدی را از دست می دهند در نهایت متوجه ضرر فوق العاده خود میگردند. آنان مانند لوط با درد و الم ناظر نابودی فرزندان خود بوده به محصول ناچیز و شرم آور عمر خود با تأسف و حسرت خواهند نگریست. شاید اگر این افراد از روی حکمت عمل می کردند امکان داشت ابدیت را بدست آورند.

میراثی را که خداوند به پیروان خود وعده فرموده در این جهان نیست. "یک وجب از آن سرزمین را به ابراهیم نداد." (۳۳) درست است که دولت مند بود ولی هرچه

داشت برای جلال خدا بود و بخاطر هموعان خود بکار میبرد و از این دنیا چشم داشتی نداشت. خداوند بوی امر فرموده بود هم میهنانش را ترک کند تا زمین کنعان را برای مالکیت ابدی باو بدهد در صورتی که نه او و نه فرزندش و نه نوه اش مالک آنجا گردیدند. حتی برای مزار همسرش قطعه زمینی از کنعانیان خرید. یگانه ملکی که در زمین غربت داشت همان مقبره مکفيله بود.

با وجودیکه هنوز وعده خداوند بقوت خود باقی بود ولی در موقع تصرف زمین کنعان وعده وی بطور کامل انجام نپذیرفت. "باری، وعده ها به ابراهیم و فرزند او داده شد." (۳۴) بنابراین خود ابراهیم در ارث موعود سهیم باشد. ممکن است در نظر مردم وقوع وعده های خداوند تأخیر داشته باشند، زیرا که "در نظر خداوند یک روز مثل هزار سال و هزار سال مثل یکروز میباشد." (۳۵) ولی اگر چه تأخیر کند بطور حتم در وقت معین بوقوع خواهد پیوست. حقوق نبی میفرماید: "اگر چه تأخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود." (۳۶) میراث ابراهیم و ذریتش منحصر به زمین کنعان نبود بلکه شامل تمامی دنیا بود. رسول خدا میفرماید: "خدا به ابراهیم و فرزندانش وعده داد که جهان از آن او خواهد بود. این وعده به علت اطاعت ابراهیم از شریعت نیست، بلکه برای این است که او ایمان آورد و ایمان او برایش نیکی مطلق محسوب شد." (۳۷) در کتاب مقدس بوضوح آورده شده است وعده ای که به ابراهیم داده شد توسط مسیح انجام خواهد گرفت. هر که از آن مسیح باشد "فرزند ابراهیم و مطابق وعده خدا وارث او" میباشد. (۳۸) نسل ابراهیم بر حسب وعده میراث راستین میباشد میراثی که "در عالم بالا، در جایی که خراب و ضایع نمیشود و از آب و رنگ نمیافتد برای شما نگهداشته میشود." (۳۹) آن میراث از لعنت گناه عاری خواهد بود. "و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست بقوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد." (۴۰) و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد، و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید." (۴۱)

خداوند جلوه ای از این میراث ازلی به ابراهیم ارزانی داشت و ابراهیم به این امید خوشنود بود: "او از روی ایمان مثل یک بیگانه در سرزمینی که خدا به او وعده داده بود سرگردان شد و با اسحق و یعقوب که در آن وعده با او شریک بودند در چادر زندگی کرد. ابراهیم چنین کرد، چون در انتظار شهری بود با بنیاد استوار که معمار و سازنده اش خدا است." (۴۲)

در حق ذریت ابراهیم ذکر شده که "تمامی این اشخاص در ایمان مردند بدون اینکه صاحب برکات موعود شوند، اما انجام وعده ها را از دور دیده و با شادی در انتظار آنها بودند و به این حقیقت شهادت دادند که در این جهان غریب و بیگانه اند." (۴۳)

فرزندان واقعی ابراهیم در پی شهری خواهند کشت که سازنده و بانی آن خدا باشد.